

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

نام کتاب: پیمان نامه ولایتعهدی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

نویسنده: سید علی اکبر موسوی

عصر علمی

عصر عباسی از لحاظ نشر علوم در محیط اسلامی از راه ترجمه کتب یونان و هند و ایران به زبان عرب و هم از نظر قدرت ظاهری اسلام و وسعت نطاق مسلمین و جمع علوم و تعدد کتابخانه ها و تمرکز دانشمندان و کثرت نویسندگان مختلف از نژادها و السنه ی گوناگون در محیط مسلمین عصر علمی اسلامی نام گرفته است (1).

خاندان رسول

این فضیلت و مزیت از آن خاندان رسول ﷺ است که چون ستارگانی درخشان در تاریخ اسلام با پخش نور علم و ایمان و ایمان و علم راه بشر را روشن نمودند خدمت بعلم این برگزیدگان الهی فقط تدریس و کتابت نظریه علمی نبوده است بلکه شبهای تار بارهای گران از آذوقه را بر دوش کشیده و به خانه ی ایتم و مساکین رسانیده اند (2).
لهذا اهل عقل و بینش بخوبی یقین کرده اند که براستی پیشوایان راستین خاندان رسول معصومین از خطا و گناهند.

عمل صالح و ایمان خالص، خود سوختن و به فضای دیگران نور بخشیدن و در نهان بیشتر از عیان به نفع عموم کوشیدن و جوشیدن و سود خود فدای سود مسلمین کردن و دست و دل از خلق شستن و سراپا با جسم و جان به خدای متعال متوجه بودن، با آه و ناله ی ستمدیدگان هم آوا شدن تا لحظات واپسین خیر خلق خواستن، از دعوت بحق و ارشاد نیاسودن، از صدمه ی جسم و آزار روح دلسرد نگشتن و پیوسته دم از خدا زدن و دعاهای خیر کردن و سرانجام مقتول و یا مسموم به رضای خدا و رحمت حق پیوستن،
خاصه ی خاندان پاک رسول ﷺ است و اینها خود دلائل محبوبیت و مزیت ویژه ایشان است (3).

کشور اسلامی در عصر امام

کشور پهناور اسلامی آن روز که مصر را بعنوان یک استان در قاره ی افریقا داشت و از این سوی دیگر از راه اندلس در قلب اروپا و کشورهای گل نفوذ کرده و از آسیا تا به دیوار چین را زیر پر گرفته بود. آسیا، اروپا، افریقا، سه قاره بزرگ با ملل مختلف، نژادهای گوناگون و زبانهای متنوع منطقه ی وسیع اسلامی را تشکیل می داده است و مسلم است که اداره این خاک پهناور با وسائل نقلیه آن روز چه دشوار بوده است وانگهی مردم مسلمان با تمام فشار بنی امیه و بنی عباس بیدار شده و دانسته بودند که «خلافت» و امامت از آن خاندان رسول است بدین علت و علل دیگر سرداران باختلاف برخاستند خاصه طاهریان از خراسان.

دعوت از امام

مأمون خلیفه ی وقت از چاره اندیشی بماند مشورتها نمود و اندیشه ها کرد صلاح چنان دید که از نام و آبروی شخصیتی شخیص که مورد قبول خاص و عام است در ایجاد آرامش و امنیت کشور استفاده کند چنین بزرگ و بزرگواری که تمام مسلمین و حتی اهل کتابش به بزرگی

بپذیرند و به لیاقت بستایند، بجز وجود امام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام کسی نبود⁽⁴⁾.

این بود یکی از جهات دعوت مامون از امام علیه السلام، مامون به مرو و امام در مدینه بودند پس از این دعوت که در حقیقت «احضار» بود پس از ورود امام به مرو به عللی چند که موجب طول مقال است⁽⁵⁾.

این عهدنامه را مامون بخط خود بنام امام نوشت و ارکان حکومتش بیعت کردند و مشاورین و نزدیکانش شهادت خود نوشته و امام هم بخط خود در ظهر عهدنامه و بین سطور خط مامون جواب نوشتند.

ترجمه عهدنامه

ترجمه این عهدنامه تاریخی در این مبارک نامه که منسوب به مرقد مطهر امام است، بسی مناسب مینمود تا دوستداران صاحب دل و اهل ولایت را بکار آید و اهل تحقیق از ملل دیگر گوشه ای از زندگانی یک نمونه کامل تاریخ اسلام را ببینند خود اعتراف دارم این ترجمه آن چنان که باید رسا نیست اما به حد خود کوشیدم که متن محفوظ و ترجمه رسا و موجز و سلیس باشد به مناسبت موضوع عناوینی بر ترجمه افزوده و متن عهدنامه را با یک نسخه خطی⁽⁶⁾.

و دو سه نسخه مطبوع مقابله و موارد اختلاف را نوشتم امید است پیشگاه امام علیه السلام مقبول افتد و اهل نظر را از راهنمایی دریغ نفرمایند.

اربلی گوید: «علی بن عیسی اربلی⁽⁷⁾ گوید به سال ششصد و هفتاد هجری یکی از کارگردانان مشهد شریف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به ما وارد شد و عهدنامه ای که مامون بخط خویش نبشته و بین سطور و در ظهر آن بخط امام علیه السلام نوشته های چندی بود با خود آورد. محل قلم را بوسیدم و در بوستان کلامش به گردش پرداختم و آگاهی بر آنرا از الطاف و نعمتهای او شمردم و همه را حرف به حرف نقل نمودم⁽⁸⁾.

ترجمه ی نوشته ی مامون یا عهدنامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نامه ایست که امیرالمؤمنین عبدالله پسر هارون الرشید⁽⁹⁾.

برای علی بن موسی بن جعفر عليه السلام ولیعهد خود نوشته است،

اما بعد: همانا خدای عزوجل دین اسلام را برگزید و از بندگان پیامبرانی انتخاب فرمود که بر ذات پاکش و به سویش راهنما باشند و پیامبران اول به آمدن انبیاء بعد مژده دادند و همه پسینیان براستی دعوت پیشینیان خود تصدیق کردند تا سلسله ی پیامبری پروردگار به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجامید رسالت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دوره فترت رسل و اندراس علم و انقطاع وحی و نزدیکی قیامت بود.

خداوند با بعثت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انبیاء را ختم فرمود و وی را گواه صدق و حافظ دین و میهن و سرور پیامبران قرار داد و کتاب خویش را به او فرستاد.

کتابی که (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)⁽¹⁰⁾.

حلال و حرام

آنچه را حلال نموده یا حرام فرموده وعده نیک داده یا وعید از عذاب بر حذر داشته و ترسانیده فرمان به اتیان امری داده و یا از امری باز داشته است تصور باطل و گمان نقص نمی‌رود تا حجتی بالغ بر خلق خدای باشد:

(لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ) ⁽¹¹⁾.

رسول اکرم

رسول گرامی ﷺ از سوی خداوند وظیفه رسالت خویش برسانید و براه خداوندی همگان را بدانچه خدای فرمان داده از حکمتها و پندهای خوب و سخن نیک گفتن و روش نیکوتر، رسالتش را ابلاغ فرمود سپس به پیکار و جهاد مامور شد تا به گاهی که خداوند به سوی خود ببرد و نعیم خاص خویش به سودش برگزید خداوند برو درود فرستد.

خلافت.

اشاره

چون بعثت انبیاء و وظائف پیامبری پایان یافت و خداوند با محمد ﷺ وحی و رسالت را ختم نمود قوام دین و نظام کار مسلمین را به «خلافت» قرار داد⁽¹²⁾ عزت و تمامت خلافت و قیام به حق را بسته به طاعتی قرار داد که فرایض و حدود و شرایع اسلام و سنن الهی را با کوشش تمام و پیکار با اعدای خداوند احیا کند سپس بر خلفای خداوندی است که طاعت خدای کنند که حضرت او جل جلاله حفظ حدود دین و نگهبانی بندگان خود را بدیشان وا گذارده است و بر مسلمین است از خلفای شان فرمان برند و بر اقامه حق خدا و عدل او یاریشان کنند تا خونها محفوظ بماند و راهها و راهپیمایان در امن و امان باشند و پراکندگان جمع گردند و اصلاح ذات البین شود، در صورت خلاف این، رشته وحدت مسلمین به اضطراب کشد، اختلاف افراد، اختلال ملت، شکست دین و چیرگی دشمنان پدید آید، چه که عقاید پراکنده و گفتارشان جدا جدا و زیان دنیا و خسران آخرت نصیبشان خواهد گشت.

وظیفه ی خلیفه

پس بر هر که خداوندش در زمین «خلافت» بخشود و امین بر خلقش برگزید، سزد که بجان در ره خدای بکوشد و در آنچه رضای خدای و طاعت حضرت اوست بتمام نیرو اقدام کند و اسباب انجام آنچه خداوند از او بخواهد فراهم سازد و به حق عمل کند و بوظائفی که خدا از او خواسته، بدادگری عمل نماید: پروردگار عزوجل به پیامبرش داوود عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

(يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَسَبُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) ⁽¹³⁾ و قال الله عزوجل: (فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلْتَنَّهُم مَّجْمِعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) ⁽¹⁴⁾.

و به ما چنین رسیده که عمر بن خطاب می گفت: «اگر بزغاله ای در ساحل فرات ضایع شود، بیم از آن دارم که خداوندم از آن بپرسد ⁽¹⁵⁾ به عزت و عظمت خداوندی سوگند است که مسئولیت انفرادی شخص بر عمل خاص در مقابل پروردگار که چه سنگین است و خطری عظیم؟

پس مسئولیت کسی که اداره ی امت را بر عهده دارد چه گونه خواهد بود...؟
با تمام این به خداوند اعتماد است و به حضرت او فقط التجا و امید و رغبت، که توفیق بخشاید و از لغزش ها نگهدارد و بر راه حق استوار بدارد و بدان سوی که حجت الهی ثابت است هدایت فرماید آنرا که فوز و رستگاری خداوندی است و رحمت و رضوان ذات اقدس او جلّت عظمته در آنست. از همه ی امت کسی بیناتر است که در دین خدائی از همگان بیشتر. و پیشتر نصیحت کند و به تمامت عمر به کتاب خداوند و امر او جلّ جلاله و سنت نبی او صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل نماید و با تمامی قوا و رای و نظر درباره کسی که پس از خود جانشین خود تعیین می کند بکار برد، تا کسی را برای «ولایتعهدی» و پیشوائی

مسلمین برگزیند که مردم را اداره کند و پناهگاه امت باشد و نشان هدایت تا پراکندگان را
گرد آورد و آشفته‌گان را بیاراید و بفرمان خداوندی خونشان را با منیت نگهدارد و از وقوع
اختلاف و فساد جلو گیرد و از وساوس و کید شیطان جامعه را بدور دارد.

ولایتعهدی

بحقیقت خداوند عزوجل پس از خلافت ولایتعهدی⁽¹⁶⁾ را از وسائل تمامت و کمال و عزت اسلام و صلاح مسلمین قرار داده است و خلفا را به اهمیت این امر خطیر ملهم فرموده است کسی را برگزیند که بدو نعمتها زیاده شود و عافیت شامل گردد و خداوند و شایستگی چنان ولیعهد مگر اهل شقاق و کید اهل نفاق و سعی در جدائی مسلمین و فتنه انگیزی ها را در هم شکند، گاهی که خلافت به امیرالمؤمنین⁽¹⁷⁾ رسید از بار سنگین و سختی مؤنه و تلخی شربت خلافت آگاه شد و دانست که گزیدن خلافت، چه وظائف خطیر دارد، از طاعت خدای و مراقبت بر آنچه به عهده مقام «خلافت» نهاده شده است.

«خلیفه» نیز تن خویش به انجام آن بداد و به تشخیص وظائف تمام چشم بدوخت، مدتی دراز اندیشه های طولانی کرد تا عزت دین و قمع مشرکین و صلاح امت و نشر عدل و اقامه کتاب سنت در چیست؟ و جلوگیری از شکست دین و زبان اهل دین و موجب زوال زندگی خوشگوار مسلمین کدام است...؟! «خلیفه» علم دارد که خداوند در این موارد از وی بازخواست میکند⁽¹⁸⁾ خلیفه دوست دارد خدا را ملاقات کند و خیرخواه دین و بندگان خداوند باشد و برای رعایت امت، ولایتعهدی خویش پس از خود کسی را برگزیند که دست یافتن به افضل از او در دین و علم و دانش و پارسائی مقدور نیست.

کسی که اقامه اوامر خداوند از همه بیشتر بدو امید می رود و با خداوند متعال نیز در این کار از ره «استخاره» نیاز خویش روزان و شبان به راز گفتم، که در انتخاب ولیعهد خداوند به کسی الهام فرماید، که اطاعت و رضای حضرت او نیز در آن تعیین و انتخاب باشد، خلیفه در خاندان و فرزندان عبدالله بن عباس و علی بن ابیطالب، بسی به امعان نظر نگریست از آنان که حال و مذهب و علم و شخصیت شان معلوم، یا مکتوم بود همه را از ره تحقیق و استفسار و سؤال و دیدن و امتحان بیازمود، پس از کوشش در تحقیق و

تشخیص «اولاد علی بن ابیطالب و عبدالله بن عباس» و استخاره با خداوند متعال در دو
خاندان کسی که بر حقیقت و شخصیتش همه اجماع دارند، علی بن موسی بن جعفر بن
علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب.

گواهی مأمون درباره امام علی علیه السلام

خلیفه چون فضیلت بلندتر از همه و دانش خالص روشنی بخش و پارسائی آشکار و زهد بااخلاص و پیراستگی از دنیا و قبولی و تسلیم مردم را درباره او بدید و هم برای مقام خلافت روشن است که این اخبار در فضل و فضیلت و برتری «علی بن موسی» از تمامی مردم بالاتفاق است که از دوره ی صباوت و کودکی و جوانی و کمال، تمامی با تقوی و فضیلت بوده و همه در این باره اتفاق و اعتراف دارند و در این انتخاب ولیعهد و پیمان ولایتعهدی خلیفه به خیر خداوندی اعتماد دارد چه خداوند می داند که خلیفه از ره «ایشان» براه حضرت او جل جلاله و خیر دین و عنایت به اسلام و مسلمین و طلب سلامت و ثبات حق، چنین پیمان ببست تا در روزی که مردم بدرگاه پروردگار می ایستند نجات یابد. امیرالمومنین فرزندان و خاندان و خواص بزرگان و کارگزاران قضائی و فرماندهان لشکری و خدمتگزاران و تمام خاندان و خانواده خلافت را بدین پیمان (ولایتعهدی) بخواند و بسرعت تمام و شادمانی کامل بیعت کردند چه که می دانند خلیفه طاعت پروردگار را بر هوای نفس خود مقدم داشته است «ولایتعهدی را برای خدا به چنین کسی وا گذارده است»

و از خاندان خلافت کسانی که پیوند قرابتشان بیشتر و پیشتر است وجود دارند و حضرتش را «رضا» نامید که امیرالمومنین بدان امر رضایت دارد همه خانواده امیرالمومنین و هر که در پایتخت بود از فرماندهان و لشکریان و توده مردم برای امیرالمومنین و برای «رضا» پس از خلیفه بیعت کردند.

بیعت نمودند

بنام خدا و برکت و حسن و قضای حضرت او نسبت به دین و بندگان او بیعت نمودند، چنان پیمان بستند که دستها گشاده و دل ها مسرور بود و مقاصدی را که امیرالمومنین از این عهدنامه اراده دارد می دانند. می دانند که اطاعت خدای را بر نفع خویش و شما مقدم داشت و شما باید سپاس خداوند بگوئید که خلیفه را بدین امر خطیر ملهم فرمود که حق خدائی را ادا کرد و هم رعایت حقوق شما گردید و این توفیق از بسیاری حرص و اصراری بود که برای صلاح و رشد شما دارد امیدوار باشید که این پیمان در جمع الفت و نگهداری خون شما و جبران شکستگی ها و نگهداری مرزهای شما و نیروی دین و ذلت دشمنان شما و استقامت کارهای شماست.

بشتابید و از یکدیگر پیشی گیرید بسوی طاعت خدا و اطاعت امیرالمومنین که طاعت خداوند مایه امن است اگر به سوی بشتابید و حمد و ستایش خداوند را برای این توفیق بجا آورید که به نصیب و بهره اش خواهید رسید(یا خط را می شناسید که خط خلیفه است).

خلیفه بدست خود این پیمان نامه را نوشت در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال دویست و یک.

پاسخ امام به مأمون

ترجمه آنچه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با خط خود بر ظهر عهدنامه مأمون نوشته اند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

حمد خاص خداوندی است که آنچه خواهد همی کند و چیزی حکم و فرمانش را به عقب نیفکند و قضایش را رد کننده ای نباشد خیانت دیده ها و راز دلها را می داند و درود خداوندی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله که آخرین پیامبران است و بر خاندان پاک و پاکیزه جانش باد.

من که نامم علی است و ملقب به رضا فرزند موسی بن جعفر هستم می گویم همانا فرمانروای مسلمین که خداوند به استوار بودن در دین کمکش فرماید و به رستگاری توفیقش دهد آنچه دیگران از حق ما نشناخته بودند بشناخت و پیوندهای خویشی و خویشاوندی که گسسته بودند وصل نمود، وصله رحم کرد و نفوسی را که ترسانده بودند ایمنی بخشید و بلکه تلف شدگان را احیاء کرد و به گاه احتیاج بی نیاز نمود در حالی که او در این کار رضای پروردگار جهانیان را می خواهد و بجز از خداوند پاداشی نمی خواهد و خداوند پاداش سپاسگذاران را خواهد داد و اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد. و همانا او (مأمون) مرا ولیعهد خویش ساخت و مقام فرمانروائی اعظم را پس از خود (اگر زنده ماندم) به من واگذاشت پس هر کس گره هی را بگشاید که خداوند به بستنش فرمان داده است و رشته ای را بگسلد که پروردگار استوار داشتنش را دوست داشته است. حرمت حریم الهی را مباح شمرده و حلالش را حرام کرده است زیرا که حرمت امام و احترام اسلام ببرده است.

روش گذشتگان

در گذشته چنین بوده که بر لغزشهای اندک شکیب ورزیده اند و پس از آن معترض دشمنی و زیان آن نشده اند «اشارتی به رفتار ائمه طاهرین سلف، چون امام علی بن ابیطالب و امام حسن و امام زین العابدین بو رفتار صادقین علیهم السلام چه که از تفرقه ی دین و اضطراب وحدت مسلمین، ترسیده اند، که امر و زمان جاهلیت نزدیک بود تا فرصتی را «که دشمنان اسلام از تفرقه و ضعف اسلام انتظار دارند» فرا نرسد و بلا و صدمه ای شدید و سریع بر اهل ایمان فرود نیاید.

تعهد امام

من هم اکنون خدای را بر نفس خود شاهد می‌گیرم که اگر رعایت امر مسلمین و بر عهده گرفتن خلافت خویش (را) به من واگذارد و زنجیر «خلافت» (را بر گردن) بگیرد (وَ قَدْ جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى نَفْسِي إِِنْ اسْتَرْعَانِي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَلَدَنِي خِلَافَتَهُ...) درباره تمام مردم خاصه بنی عباس به طاعت خدا، رسول حضرت او رفتار کنم. و خون احدی را به حرام نریزم و ناموسی را مباح نگویم و نگیرم و تصرف در ثروت و مال کسی را حلال نشمرم مگر آنچه را که حدود و احکام خداوندی حلال نموده و مالی که فرایض الهی مباح دانسته است و خداوند را بر خویش شاهد می‌گیرم که برای کفایت امور در انتخاب افراد کافی کاردان بکوشم و بدین مقررات برخورد پیمانی موکد گرفته‌ام، که رفتار نمایم و به نزد خداوند خود را از آنها مسئول می‌شمارم زیرا که خدای عزوجل فرماید:

(وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا).

پیش بینی امام

و اگر من در این موارد زیادت و تغییری دهم و اگر بدعتی نهادم، سزاوار (سرزنش) و مستوجب عقوبت و از غضب خداوندی به حضرت او پناه می برم و توفیق طاعتش را نیز از او می خواهم و با نهایت میل و رغبت از حضرت او جل جلاله می خواهم که بین من و معصیتش حایل شود.

طوری که برای من و عموم مسلمانان موجب عافیت باشد و جامعه و جفر⁽¹⁹⁾ بر ضد این دلالت دارند ...

(این کار صورت نمی گیرد) و من نمی دانم که به من و شما چه خواهد رسید ... و فرمان و حکم خدا راست و بس و به حق حکم می دهد و حضرت او عزوجل بهترین جدا کننده ی بین حق و باطل است.

جبر یا اختیار؟

لیکن اکنون برای امتثال امر امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ⁽²⁰⁾ این تکلیف را پذیرفتم و رضای وی را برگزیدم، خداوند من و او را نگهدارد، خدای تعالی را در این نوشته ها به شهادت می گیرم وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً و برای گواه خداوند کفایت است⁽²¹⁾.

به خط خود نوشتم با حضور امیرالمومنین که خدایش پاینده بدارد و در حضور فَضْل بن سَهْل و سَهْل بن فَضْل و یحیی بن اُكْتَمَ و عبدالله بن طاهر و ثُمَامَةَ بن اُشْرَسَ و بَشْر بن مُعْتَمِر و حَمَّاد بن نُعْمَانَ ، در ماه رمضان سال دویست و یک.

شهود

(کسانی که جانب راست پیمان نامه، شهادت خود نوشته اند):

«یحیی بن اَکْثَم» به مضمون این مکتوب از پشت و روی آن گواهی می دهد و از خدا می خواهد که به امیرالمومنین و عموم مسلمین برکت این عهد و پیمان را نشان دهد، به خط خود نوشت در تاریخی که این پیمان نامه نوشته شده است:

«عبدالله بن طاهر بن حسین» شهادت خود را ثبت کرد، در این تاریخ. گواهی می دهد: «حَمَّادُ بْنُ نُعْمَانَ» به مضمون این پیمان نامه از پشت و روی. «بِشْرِ بْنِ مُعْتَمِر» به دست خود نوشت و گواهی می دهد به مانند آن در همین تاریخ.

گواهانی که طرف چپ عهدنامه شهادت نوشته اند:

گواهی و فرمان ذوالریاستین:

«فرمان داد امیرالمومنین (أَطَالَ اللَّهُ بِقَائِهِ) بدین نامه، که عهد و پیمان است (و امیدواریم که بدان از صراط بگذرد) که پشت و روی این پیمان را در حرم سید ما رسول خدا ﷺ بین روضه و منبر بخوانند و بالای سر حصار و مقابل چشم ها و گوش های بزرگان بنی هاشم و سایر اولیاء و نوادگان آنها قرائت شود، پس از استیفاء شروط بیعت، طوری که امیرالمومنین از سوی خود بر عموم مسلمین اتمام حجت نموده، تا شبهاتی که مردم نادان کرده اند، باطل سازد.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ نُوْشْتِ فَضْلُ بْنُ سَهْلٍ بِأَمْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِهِ

تاریخ متن»⁽²²⁾.

لباس سبز بنی هاشم

فصیح خوافی در وقایع سال دویست و یک هجری (احدی و مأتین) می نویسد:
«بیعت کردن مامون خلیفه به استصواب فضل بن سهل بر امام علی الرضا بن امام موسی
الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین العابدین علی بن
امیرالمومنین حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم که بعد از مامون او خلیفه باشد و او
را الرضا من آل محمد لقب فرمودند⁽²³⁾ در رمضان و مردم را بفرمود تا جامه ی سیاه بنهند
و جامه سبز بپوشند و در این باب به همه ممالک نامه نوشت بعد از آن جمعی با مامون
خلیفه گفتند که فضل بن سهل گفت که ابومسلم سالها شمشیر زد تا دولت از خاندانی به
خاندانی نقل کرد و من به یک تدبیر این کار را بکردم،⁽²⁴⁾ از وقایع سال (اثنی و مأتین

(202

انعکاس خبر ولایتعهدی امام در طرفداران بنی عباس

رسیدن خبر به بغداد که بر امام علی بن موسی الرضا بیعت کردند که بعد از مامون خلیفه باشد و بدین واسطه مامون را در بغداد خلع کردند.

خلافت ابراهیم بن مهدی بن منصور عم مامون خلیفه در بغداد بعد از خلع مامون و قیل سنه ثلاث و مائین.

ازدواج دو امام با دو دختر مأمون

اشاره

در همین سال (دویست و دو هجری) مامون دختر خود «ام حبیبیه» را به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و دختر دیگر خود «ام الفضل» را به امام جواد علیه السلام فرزند امام علی الرضا علیه السلام به نکاح دارد (25).

هم اکنون در موزه آستان قدس رضوی سکه هائی از زمان ولایتعهدی امام علیه السلام موجود است این سکه ها از نقره و ضرب اصفهان است به تاریخ 203 هجری نقش روی سکه ها آیاتی از قرآن کریم به خط کوفی است. به قطر 5 / 2 سانت (26).

حاشیه سکه آیه مبارکه: «فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ» خوانده می شود.

متن وسط: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»

روی دیگر حاشیه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

نقش وسط: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، الْمَامُونُ خَلِيفَةُ اللَّهِ، مِمَّا أَمَرَ بِهِ الْأَمِيرُ الرِّضَا وَلِيُّ عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى بَنِي مُوسَى ذَوَالرِّيَاسَتِينَ».

برای آن که خوانندگان گرامی خود بتوانند طرح سکه را مشاهده کنند عینا آن را گرد آوری کردیم.

این نقوش به خط نسخ عربی معمول عبارات فوق را دربر دارد که ما خوانده و تهیه کرده ایم.

نظر مأمون

درباره ی عقیدت مامون اختلاف است که چه نظر و عقیداتی داشته است؟ برخی گویند نظر وی مانند پدرانش مخالفت با اولاد علی علیه السلام بوده است و اعمالی از وی که حاکی از این نظر باشد بسیار سر زده است.

دلایلی در دست است که وی عقیدت شیعی داشته است. یحیی بن اکثم گوید بر مامون وارد شدم که مسواک می کرد و به کسی که متعه را حرام کرده بد می گفت و به امر مامون بین درباریان جار زدند: «متعه حلال است.»

2- مامون بخشنامه ای صادر کرد که کسی حق ندارد نام علی علیه السلام را به زشتی ببرد.

3- صولی در الاوراق نقل کرده که مامون اشعار زیادی در مدح علی بن ابیطالب علیه السلام سروده است (به نقل سبط ابن جوزی)

4- بر یکی از ستون های بصره نوشته بود: «رحم الله علیا انه کان تقیا».

حفص بن ابوعمر خطابی امر کرد آن شعر را پاک کردند مامون وی را احضار نمود و پرسید چرا آن شعر را پاک کردی؟ وی گفت بدان جهت که نوشته بود «انه کان نیبا؟!» مامون برآشفت و گفت: دایره ی «قاف» را ندیدی و امر کرد تا خود او برود به طور صحیح آنچه را پاک کرده بنویسد.

همین تردید و اختلاف نظر در موضوع دعوت و یا احضار مامون که امام علیه السلام را از مدینه به مرو خواسته نیز دست می دهد که آیا وی از راه ارادت امام علیه السلام را دعوت نموده و به ولایتعهدی برگزیده است؟ یا این خود وسیله ای برای تسلط بر یک مرکز قدرت مخالف بوده است؟ تا هر گاه بخواهد آن نیروی مخالف را نابود کند ...

برخی گویند مامون به قتل امام علیه السلام راضی نبوده و در وفات حضرت رضا علیه السلام دستی نداشته است و برای اثبات این مدعا گویند:

- 1- مامون که علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتعهدی خود برگزید بنی عباس از وی رنجیدند و اگر مامون به امام ارادتی نداشت لازم نبود با این عمل عباسیان را بر خود بشورانند و شورشهای عراق را برانگیزد.
- 2- مامون در وفات امام علیه السلام بسیار بی تابی کرده و سر و پای برهنه از جنازه امام علیه السلام تشییع نموده است.
- 3- مورخ قدیم طبری علت وفات امام علیه السلام را بیماری دانسته حتی کسانی مانند ابن اثیر و شیخ صدوق که علت رحلت حضرت را مسمومیت دانسته اند خود در صحت آن تردید کرده اند ⁽²⁷⁾ و شیخ کلینی در اصول کافی به مسمومیت امام علیه السلام اشارتی نکرده است و با «قُبْضَ عَلَيْهِ ... وَ تُوفِّيَ» اکتفا نموده است.
- 4- درست به نظر نمی آید که مأمون شخصیتی شخیص چون امام علیه السلام را از راه دور با اصرار جلب کرده و احترام فوق العاده برای مهمان قائل شود و دختر خود را به نکاح ایشان درآورد و به ولایتعهدی خویش برگزیند با تمام این اوصاف امام علیه السلام را به قتل برساند.

دلایل تغییر عقیدت مأمون

بر فرض قبول گفته های فوق همین دلایل خود قاطعیت دارند که مأمون در قتل امام دست داشته است چه به محض ولایتعهدی امام علیه السلام در عراق و بغداد، عباسیان ناراضی شدند و رنجش بنی عباس برای مأمون بسی گران بوده است شاید به جهت تأمین رضایت آل عباس، امام علیه السلام را مسموم نموده باشد (چون علت دعوت امام از مدینه، تأمین آرامش در پهنای کشور و محیط اسلام می بود و اگر امام را به قتل نمی رسانید نقض غرض بود) و اما از رحلت امام علیه السلام طی نامه ای به بغداد خطاب به عباسیان خبر داد: «امری که شما به انکار برخاسته بودید از بین رفت»⁽²⁸⁾.

2- عراقیان به تحریک بنی عباس مأمون را از خلافت خلع نمودند و با عمومی مأمون «ابراهیم بن مهدی» بیعت کردند.

علاوه بر این «ابو السرایا» در کوفه خروج کرد و آشوبی بر پا شد و کارش بالا گرفت و عده ی زیادی از سرداران حسن بن سهل را شکست داد و تمامت این غوغا به بهانه اینکه امام علیه السلام ولایت عهد شده بود بر پا گشت، به همین جهت مأمون برای تثبیت موقعیت خود و خوابانیدن آشوب در قتل امام علیه السلام دست داشته است.

3- بی تابی مأمون در وفات امام علیه السلام دلیل برائت وی از نسبت «قتل امام» نیست چه که مأمون فضل بن سهل وزیر خود را به قتل رسانید و در مرگ وی بسی بی تابی کرد و در صدد دلجوئی مادر و برادرش برآمد اصولاً روش دنیا داران همین است از طرفی مأمون برای بی غرض نشان دادن خود راهی دیگر نداشته است جز اینکه در عزای امام شرکت کند. مگر شرکت در عزای مقتول دلیل برائت قاتل است؟

4- تظاهر به محبت از جانب اهل دنیا نسبت به اهل دین و مردان حق دلیل صدق نیت و صفای ضمیر دنیا داران نیست.

فرزند عمر بن عبدالعزیز وقتی که تعظیم بزرگان دستگاه هارون را نسبت به موسی بن جعفر علیه السلام دید گفت «با کسی چنین می کنند که اگر بخواهد اینان را از تخت فرو می کشد».

هارون وقتی که می خواست موسی بن جعفر علیه السلام را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته زندانی کند از رسول خدا عذر می خواست که من از جدائی اسلام و مسلمین و ضعف امت اسلامی و خونریزی مسلمین می ترسم»⁽²⁹⁾.

5- مامون پس از اطلاع از شورش عراق و انکار عباسیان به عزیمت بغداد مصمم گشت و در حین عبور از سرخس فضل بن سهل «واسطه انعقاد پیمان نامه ولایتعهدی» را کشتند.

6- به وقت نزول مامون به خطه طوس به روایت یاسر خادم و یا قریه سناباد به روایت ابوالصلت هروی حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام درگذشت.

7- شیخ صدوق در اعتقادات خود گوید عقیده ما این است که هیچ یک از ائمه معصومین از رسول اکرم و اوصیاء گرامیش به مرگ خود از دنیا نرفته اند، یا کشته شده اند و یا مسموم گشته اند⁽³⁰⁾.

ختم مقال و نتیجه

از آنچه در پایان این گفتار بدست آمد برخی این است که: دنیا با همه تلخی و شیرینی گذشتنی و گذاشتنی است.

2- از تمام ثروت ها، نعمت ها، قدرت ها، زیرکی ها، دو روئی ها، هیچ باقی نمانده و باقی نمی ماند، به جز حقیقت اهل حق که خدای عادل حکیم نگذاشته و نمی گذارد حق اهل حق پایمال شوند.

3- خواستم این مقال برای شخص نویسنده و اگر خواننده ای بخواهد برای او هم حجتی قوی باشد تا بدانند و بدانیم، که برای بقای عزت، پاکی و حقیقت لازم است نه ادعا تا شخص بتواند مفید باشد همین که مفید شد عزتش پایدار است:

(فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ). (قرآن کریم)

بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

(حافظ)

پاورقی

- (1) بنا بر آنچه در تاریخ اسلام و شرق چین ثبت شده است و الا شیعیان راجع به این عصر نظریه هائی دارند.
- (2) عن هشام قال كان ابو عبدالله عليه السلام: إِذَا أَعْتَمَ وَ ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ شَطْرَهُ - أَخَذَ جِرَابًا فِيهِ خُبْزٌ وَ لَحْمٌ وَ الدَّرَاهِمُ فَحَمَلَهُ عَلَى عُنُقِهِ - ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِ الْحَاجَةِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ - فَقَسَمَهُ فِيهِمْ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ - فَلَمَّا مَضَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَدُوا ذَلِكَ - فَعَلِمُوا أَنَّهُ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام (وافى باب صفة المؤمن).
- (3) إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ (تُرْشِدُونَ) وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ ... عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَ سَجَّيْتُمْ الْكِرْمَ. (از زیارت جامعه ی کبیره).
- (4) به متن عهدنامه به خط و انشاء خود مأمون رجوع فرمایند.
- (5) به کتب مبسوط در این باره رجوع شود. مانند: بحار الانوار، عیون اخبار الرضا، صحیح الاعشى، کشف الغمه، وفيات الاعیان و ...
- (6) نسخه خطی شماره 522 مسجد جامع گوهرشاد.
- (7) اربلی ابن الفخر بهاء الدین ابوالحسن علی بن ابی الفتح فخر الدین اربیلی متولد 625 متوفای 692 مدفون در منزلش واقع در محله غربی بغداد فهرست کتابخانه آستان قدس ج 5 ص 156 و احقاق الحق ج 1 ص 29.
- (8) کشف الغمه سنگی 1294 ص 278.
- (9) عبدالله مأمون هفتمین خلیفه از سلسله خلفای بنی عباس فرزند هارون الرشید است که برادر نامادری خود «امین» را بر سر خلافت به قتل رسانید مدت حکومت عباسیان از سال 218 - 198 هجری قمری است خلفای بنی عباس 37 تن سر سلسله احمد سفاح و آخرین خلیفه المستعصم بالله بود که توسط هلاکو منقرض شدند.
- (10) آیه 42 فصلت جزو قرآن کریم.
- (11) آیه ی 44 سوره انفال جزو 10 قرآن مجید.
- (12) أَوَّلَ مَنْ سُمِّيَ خَلِيفَةَ ابُو بَكْرٍ الصِّدِّيقِ حِينَ وُلِيَ الْخِلَافَةَ (ص 413 ج 1 صحیح الاعشى).
- (13) آیه 26 سوره ی 38 جزو 23:

ای داود ما ترا در زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم بحق فرمان ده و از هوای نفس پیروی مکن که ترا از راه خدا بیرون برد همانا آنان که از راه خداوند بیرون می برند عقوبت و عذابی سخت دارند که روز حساب را از یاد بیردند.

(14) آیه 93 و 94 سوره حجر جزو 14: «به پروردگارت قسم است که البته از تمام شان بازخواست می کنیم از آنچه می کنند».

(15) گویند عبدالله بن عمر الخطاب (رض) در بیرون شدن پدرش از این جهان وی را پرسید که ای پدر ترا کی بینم؟ گفت: بدان جهان!

گفت زودتر می خواهم، گفت شب اول و یا دوم و یا شب سوم مرا در خواب بینی، پس دوازده سال بر آمد او را در خواب ندید پس از دوازده سال او را به خواب دید گفت یا پدر نگفته بودی پس از سه شب ترا بینم؟ گفت: مشغول بودم که در سواد بغداد پلی ویران شده بود و گماشته ها تیمار آن نداشته بودند و گوسفندی را در آن پل دست به سوراخی فروشد و بشکست تا اکنون جواب آن می دادم.

(16) اول من عهد الی ابنه بالخلافه معاویه عهد بها الی ابنه بزید ثم تبعه الكثير من الخلفاء علی ذلک (ج 1 صبح الاعشی ص 414).

(17) در نظر شیعه امامیه ی اثنا عشریه خلفا الرسول ﷺ افرادی هستند که تعداد و تولدشان به نص رسول از طرف خداوند معین است و نامهای شان معلوم و کیفیت و زندگانی و سرنوشت شان برای رسول روشن بوده است و به مدلول کریمه: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) اینان منصوص از قبل خدا و معروف از جانب رسول ﷺ و معصوم از خطا و گناهند و تعیین و نصب و انتخاب این افراد در وظیفه ی کسی نیست و خودشان مستقلا نمی توانند برای خود «ولیعهد» معین کنند و قبول و امضای ولایتعهدی مامون از سوی امام علیؑ برای آن بود که امام منصوص به حق از طرف خدا و رسول بود و با فشار و موجبات آن روز فقط حق خود را بدان صورت پذیرفته است.

رک: فصول خواجه نصیرالدین طوسی - تخلص الشافی شیخ طوسی و سایر کتب اخبار و کلام شیعه.

(18) (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (قرآن کریم) «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (حدیث نبوی).

(19) ابن خلدون (مقدمه ص 334 ط مصر) گوید اصل «جفر» آن است که هارون بن سعید عجللی رئیس زیدیه کتابی داشت که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کرد و در آن کتاب وقایع آینده ای که برای عموم اهل بیت علیهم السلام و بعض افراد منسوب به خاندان رسول، واقع می شود ثبت بود. «جفر» به پوست گاوای نوشته شده بود و در آن تفسیر قرآن کریم و غرایب معانی آن، که از (امام) جعفر صادق روایت شده ثبت شده بود و اگر سند و اتصال آن به امام صادق صحیح باشد مستند خوبی خواهد بود، کرامات بسیاری از امام صادق رسیده است، او «یحیی بن زید» را از قیام بر حذر داشت و یحیی خروج کرد و در گرگان کشته شد.

قال ابن طلحه: الجفر و الجماعة، كتابان الجليلان احدهما ذكره الامام و هو يخطب بالكوفة على المنبر و الاخر اسراليه به الرسول و امر بتدوينه. (دائرة المعارف بستانی فی کلمتی الجفر و الجماعة).

فی الارشاد للمفید و الاحتجاج للطبرسی، عن الصادق عليه السلام: «وَأَمَّا الْجَامِعَةُ فَهُوَ كِتَابٌ طُوِلَهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ فَلَاقِ فِيهِ وَ خَطَّ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِيَدِهِ فِيهِ وَ اللَّهُ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى إِنْ فِيهِ أَرْضُ الْخُدْشِ وَ الْجِلْدَةَ وَ نِصْفَ الْجِلْدَةِ وَ الْجَفْرُ: هُوَ «وَعَاءٌ أَحْمَرٌ أَوْ أُدِيمٌ أَحْمَرٌ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ» كما فی رواية عبدالملك و ابی بصیر و علی بن سعید و ابی عبیده و سلیمان بن خالد و عبدالله بن سنان و ابی القاسم الکوفی و علی بن الحسین و علی بن حمزه، اخرج کلها العلامة المجلسی فی البحار ج 7 فی باب جهات علوم اهل البيت. (مکاتیب الرسول ج 2 ص 89).

(20) به مناسبت موضوع، اشکال و جوابی شیرین را که بسیار قدیمی است جهت مزید استفادت خوانندگان عینا از کتاب بسیار نفیس «النقض» نقل می کنیم:

«و علی موسی الرضا با مامون اندر آن بیعت نامه که بخط مامون نهاده است و خط علی بن موسی الرضا عليه السلام بر آنجا نوشته است، او را امیرالمومنین خوانده است و گفته است: «رضی الله عنک و نفسی فداک» پس اگر خلافت و امامت ایشان را بودی چرا روا داشتندی که با ظالمان این همه تقرب کنند و به خلافت ایشان اقرار دهند و امیرالمومنین خوانند، خود گفتندی حق ما را است و دعوی بگردندی و بیعت نکردندی، اگر شان بکشتندی شهید بودندی، چنانکه زکریا که در درختش بریدند و جرجیس که بدان زاری عذابش کردند و یحیی که بدان خواری بکشتندش و هیچ یک از این معصومان حق را نپوشانیدند.

و اما جواب: این فصل چون به انصاف و فهم تامل کنند، همه فواید از او حاصل شود و همه شبهات زائل گردد، ان شاء الله تعالی.

اولاً: آنچه رضا عليه السلام با مامون سازگاری کرد و خط نوشت و عهد بست، سر قصه نباید فراموش کردن، تا شبهه حاصل نیامدی، اولاً مامون او را بخواند و بگفت این حق تراست و من رد خواهم کردن و تو اولی تری بدین کار، به قرابت و علم و عصمت چنانکه معروف است از گفت و خط او، پس اگر رضا عليه السلام به لفظی نیکو تواضعی کند تا به حق خود رسد، از عرف و عقل دور نباشد و از اصل و فضل و عقل او بدیع نباشد و آنجا اگر رضا عليه السلام او را امیرالمومنین خوانده است درجه او را نقصانی نکند نمی بینی که باری تعالی در قرآن بتان را خدا می خواند، چنان که گفته است **(يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ)**

و جای دیگر گفته:

(وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) اگر روا باشد که خدای تعالی بتان را «اله» خوانده روا باشد که رضا عليه السلام مامون را امیرالمومنین خواند و نقصان امامت او نباشد و امیرالمومنین آن باشد، که باشد، نه آنکه که خوانندش و خدای آن باشد، که باشد، نه آنکه خوانندش، تا با یکدیگر قیاس کند تا شبهه زایل شود و هم

چنین حکایت می کند در قرآن مجید از یوسف پیغمبر علیه السلام که در زندان بود کافران را به خدای تعالی می خواند بدین لفظ (يا صاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) معنی آن است که خدایان پراکنده بهترند یا آن خدا که یکی است؟

چه می گوید خواجه انتقالی در این کلمه که یوسف علیه السلام آنها را به خدائی نشانید، خدای می خواند، نه نبوت او را نقصانی می کند و نه بدان قول خدائی بدیشان درست می شود، پس اگر علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز مامون را امیرالمومنین خواند، نه عصمت او را خللی باشد و نه وی امیرالمومنین شود تا آن را با این قیاس کند، تا شبهه زائل شود و الفاظی دیگر که بر طریق تواضع رضا علیه السلام اجراء کرده است چون مامون او را اکرام کند و شفقت نماید و خدمت های بی اندازه کند و در حق او کلماتی اجراء کند که مانند آن در حق کسی نگفته باشد، اولاً رضاش خواند و گوید «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» شرف و فضل و اصل او را، بر ملاء قوم شرح دهد اگر رضا علیه السلام بر طریق تواضع و کرم مکافات آن کلمات گوید نه نقصان مرتبه رضا علیه السلام باشد و نه زیادتی درجه مامون.

«النقض ص 363 – 362»

(21) به مقتضای کریمه قرآنی (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) باید گفت در موضوع پیمان نامه ولایتعهدی امام علیه السلام کسان دیگری نیز کار کرده اند آنچه ما دیده ایم نویسنده دینی مرحوم آقای ابوالقاسم سحاب در زندگی حضرت رضا علیه السلام و نویسنده محترم آقای محمد علی خلیلی در «خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله» این عهدنامه را به فارسی ترجمه کرده اند و فاضل گرامی آقای غلامرضا ریاضی هم در زندگانی حضرت رضا 4 به سال 32 متن عربی پاسخ امام را آورده اند شکر الله مساعیهم. (نویسنده).

(22) سبط ابن جوزی در تذکره (ص 200) پس از تلخیص عهدنامه از قول علما سیر و تواریخ گوید: «چون مامون چنین کرد بنی عباس در بغداد بر او بشوریدند و از خلافت خلعتش نمودند و به جای مامون ابراهیم بن مهدی را به خلافت برگزیدند در این وقت مأمون به مرو بود، بین بنی عباس اختلاف افتاد علی بن موسی الرضا به مامون فرمود: «نصیحت واجب است و برای هیچ مومنی «غش» حلال نیست، عوام از این کار تو و خواص از فضل بن سهل کراهت دارند، حال رای آن است که ما را واگذاری تا عوام و خواص به تو دل بندند». (ترجمه و تلخیص نویسنده).

(23) علی بن عیسی اربلی حدیثی را از امام محمد تقی علیه السلام روایت می کند که لقب «رضا» بر امام از طرف مامون نبوده است بلکه از القاب خاص امام بوده است رک کشف الغمه و شیخ عبدالرحمن جامی ضمن مدیحه اش گوید: علی بن موسی الرضا کز خدایش مساوی «رضا» شد لقب چون رضا بودش آیین (م).

(24) مجمل فصیحی ج 1 ص 269.

- (25) همان مأخذ.
- (26) این سکه ها تقدیمی آقای مهران نیابت اسبق تولیت آستان قدس می باشد.
- (27) ابن الاثیر حوادث سال 203.
- (28) الفخری ص 199.
- (29) «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَخَافُ الْفِرْقَةَ وَشِقَ عَصَا الْأُمَّةِ وَهَرَاقَةَ الدِّمَاءِ.»
- (30) و اما شیخ مفید این سخن را نبذیرفته است (مطلع الشمس ج 2).

فهرست مطالب

3.....	عصر علمی
3.....	خاندان رسول
4.....	کشور اسلامی در عصر امام
5.....	دعوت از امام
6.....	ترجمه عهدنامه
7.....	ترجمه ی نوشته ی مامون یا عهدنامه
8.....	حلال و حرام
8.....	رسول اکرم
9.....	خلافت
10.....	وظیفه ی خلیفه
12.....	ولایتعهدی
14.....	گواهی مأمون درباره امام علی <small>علیه السلام</small>
15.....	بیعت نمودند
16.....	پاسخ امام به مأمون
17.....	روش گذشتگان
18.....	تعهد امام
19.....	پیش بینی امام
20.....	جبر یا اختیار؟
21.....	شهود
22.....	لباس سبز بنی هاشم
23.....	انعکاس خبر ولایتعهدی امام در طرفداران بنی عباس
24.....	ازدواج دو امام با دو دختر مأمون

25 نظر مأمون
27 دلائل تغییر عقیدت مأمون
29 ختم مقال و نتیجه
30 پاورقی